ما و جمال رهبر شهید و ظهور ربوبیت حق

شماره پرسش: ۴۱۹۷۵

تاریخ ارسال پرسش: ۲۱:۱۳:۵۳ ۱۴۰۵/۴/۱۲

متن پرسش

سلام استاد عزیز امیدوارم حالتان خوب باشد. این نوشته را خطاب به آقای شهیدمان نوشتم. نمیدانستم با آن چه کنم و دوستی پیشنهاد داد برای شما ارسال کنم. ببخشید اگر طولانی‌ست و وقتتان را می‌گیرد.

رهبر عزیز! دلم میخواهد بتوانم تمام این هفته پیش رو را، لحظه لحظه و ثانیه ثانیه‌اش را در پی شما باشم. در راهی که هر لحظه‌اش با اشک یاد شما می‌کنم. قلبم از جا کنده شده.. دیر کنده شد، اما شد.. شما جانفدای اسلام و ایران شدید، نه امروز و در شهادت، شهادت آخرین لحظه جانفدایی بود، تمام عمرتان جانفدا بودید. نمی‌توانم از شما بنویسم و از صبر و همت والا و دلسوزی و فداکاری‌هایتان، در کلمات منِ حقیر نمی‌گنجد.. از خودم می‌نویسم، که چقدر از شما دورم.. دور از نه از بعد جغرافیا و معنویت و کمالات و..(که البته این‌ها هم هست) دورم از جایی که می‌توانم شما را ببینم. کاش این چشم‌ها توان دیدن بزرگ مردی تاریخی را داشت، مردی که به قولی نه از امروز است و نه از فردا، مردی که از پس‌فرداها آمده بود. مردی که دشمنانش هر حربه‌ای را به کار گرفتند تا عظمتش را در هم بشکنند، چرا دروغ بگویم من هم بارها و بارها به شما شک کردم، به اینکه این حرف‌ها ممکن است درموردتان درست باشد؟ نمی‌دانم به خود آن روزهایم چه می‌توانم بگویم؟ سر به تاسف تکان بدهم یا چه؟ چه کنم که باز آن من تکرار نشود؟ دشمن کم زحمت نکشید اما نشد، مگر شما چگونه بوده‌اید که اینقدر باطل در برابر شما در تلاش و تکاپوست؟ امروز یکی از دوستانم! پیام داد و با خشم از دیکتاتوری شما نوشت. برایم جالب بود که چقدر الان باید دست و پا بزنند که بتوانند کلمات را پشت سر هم ردیف کنند تا باز هم شما را در هم بشکنند، اما چقدر زور میزنند و نمی‌شود.. اکنون که شما در ظاهر رفته‌اید و از دنیای مادیت جدا شده‌اید پس این همه خشم از کجاست؟ خشم از آنجایی نیست که همه کار کردند تا نام شما را با کلمات دیگری تعریف کنند اما نشد که نشد که نشد؟ آقا سیدعلی جان! کاش می‌توانستم در تمام تشییع‌های این هفته و تمام مراسم‌ها و تمام روضه‌ها باشم، کاش می‌توانستم تمام اشک‌هایم را در این یک هفته تمام کنم و برای شما بریزم. این اشک‌ها را برای چه نگه دارم؟ برای کدام غم و شادی در دنیایی که حتی از استخوان لیسیده خوک در دست آدم جذامی هم پست‌تر است.. میخواهم این اشک‌ها را برای شما و راهی که با امید و صبر و خون دل خوردن طی کردید، تمام کنم.. باید اشک بریزم برای آقایی که نشناختمش.. تاریخ نشان داده آنهایی که زمانه خود را درنیافته‌اند، در نهایت "هیچ جا" نبودند. من نمی‌خواهم از مردم "هیچ جایی" باشم آنهایی که در عافیت و سلامت، عمر را به پایان رساندند و هیچ عمل زشتی مرتکب نشدند و حتی نماز و روزه و

اعمالشان را به درستی ادا کردند، اما اهل "هیچ جا" بودند.. مرا اهل دیاری کنید که خودتان ساکن آن بودید..

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! حکایت، حکایتِ امام امّت در میان است که همان حکایت روح در میان جسم است تا در جمال آن امام شهید، ربوبیت حضرت ربّ العالمین را به تماشا بنشینیم و بیندیشیم و باز بیندیشیم چگونه در جمال این رهبر شهید می‌توانیم حضور ربوبیت حضرت ربّ العالمین را نظاره کنیم به همان معنایی که در «عهد الست» که اصیل‌ترین حضور برای هر انسان است؛ حضرت ربّ العالمین به ظهور آمده‌اند و می‌پرسند: «الست بربّکم؟» و این ماییم که به جهت حاضرشدن در عالی‌ترین حضور که از جنس حضوری است که در تشییع رهبر شهید برای‌مان پیش آمد، جواب دادیم: «بلی شهدنا». آری! می‌بینیم ربوبیت تو را که چگونه در صحنه‌هایی این‌چنین به ظهور آمدی. راستی را! در آن شرایط به کدام شخص نظر کردیم و گفتیم آری! می‌بینم که تو پروردگار عالم به ظهور آمده‌ای و من تو را مشاهده می‌کنم؟ آیا حکایت ما با رهبر شهیدمان از این جنس نیست؟ که مردم عزیز ما در این رابطه در جمال شخصیت رهبر شهید به ملاقات پروردگار عالم رفته‌اند تا راهی که راه انس با خداوند است را تجربه کنند؟ و با نظر به سیره و سخنان آن رهبر شهید، خود را در راه انس با خدا حاضر کنند، به همان معنایی که فرمود: «چون یافتمت جانان / بشناختمت جانان». آری! زیرا ما در آن حضور اصیل او را که نمایش ربوبیت حق بود، یافته‌ایم. پس خواهیم گفت:

دیر آمدی ای نگار سرمست
زودت ندهیم دامن از دست
از رای تو سر نمی‌توان تافت
وز روی تو در نمی‌توان بست
ای سرو بلند بوستانی
در پیش درخت قامتت پست
بیچاره کسی که از تو ببرید
آسوده تنی که با تو پیوست

و این‌جا است که حکایت رفیقی را که گفتید هزار تلاش می‌کند تا شخصیت آن رهبر شهید را نفی کند، مشخص می‌شود که چه اندازه با خود باید در همهٔ ابعاد بجنگد؛ «بیچاره کسی که از تو ببرید». موفق باشید